

صد سال شعر فارسی / ۱۶

پروانه در مشت

گزیده شعر علی اشتری (فرهاد)

پژوهش و گردیش
ساعد باقری - سهیل محمودی



شرکت سهامی کتابهای جیبی
وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۰



تهران، خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال،

صندوق پستی ۴۱۹۱ - ۱۱۳۶۵

شرکت سهامی کتابهای جیبی

www.amirkabir.net

صد سال شعر فارسی / ۱۶

عنوان کتاب:

پروانه در مشت

(گزیده شعر علی اشتری)

پژوهش و گزینش:

ساعد باقری - سهیل محمودی

مدیر مجموعه:

سجاد محمدی

ویراستار:

ناظمه سالاروند

خروفحن: مهسا جاوید

طراح جلد: محمدرضا نبوی

صفحه‌آرا: امیرحسین خیدری

نوبت چاپ: اول

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران:

خیابان ابن سینا (بهارستان)، شماره ۱۰۰

شمارگان: ۳۰۰۰

بها: ۱۵۰۰۰ ریال

کاغذ نخودی ۱۰۰ گرمی

همه حقوق محفوظ، هرگونه نسخه‌برداری اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی یا جزئی

(به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گومه در مستندنویسی و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از

ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

سرشناسه: اشتری، علی، ۱۳۳۰-۱۳۰۱.

عنوان و نام پندآور: پروانه در مشت: گزیده شعر علی اشتری (فرهنگ) / پژوهش و گزینش: ساعد باقری، سهیل محمودی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۹۹ ص.

فروست: صد سال شعر فارسی: ۱۶.

شابک: 978-964-303-282-1

واحدیت فهرستفروسی: فیبا.

یادداشت: کتابخانه.

موضوع: شعر فارسی -- تاریخ و نقد.

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها.

شماره افزوده: باقری، ساعد، ۱۳۳۹ -- گردآورنده.

شماره افزوده: محمودی، سهیل، ۱۳۳۹ -- گردآورنده.

شماره افزوده: صد سال شعر فارسی: [ج] ۱۶.

ردیفی: کنگرده، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳، PIR ۲۵۲۸/ب.

ردیفی: دیوبی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳.

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۵۸۳۳۹.

دربارهٔ مجموعه

الهی در زبان ما خواب دارد
ز کژ گفتن زبان را در امان دارد

مجموعهٔ صد مجلدی «صد سال شعر فارسی» - به یاری حق - پاسخی است به یک نیاز چندوجهی، ارسویی این مجموعه سامان دهندهٔ نگاهی گذراست به شعر صدسال اخیر، تا آشنایی مجمل اما فراگیر علاقه‌مندان شعر فارسی را به‌طور عام و دانش‌آموزان و دانشجویان رشتهٔ ادبیات فارسی را به‌طور خاص با شعر این دوره سبب شود؛ و از دیگر سو قرار است جبران‌کنندهٔ برخی نادیده‌انگاری‌ها و چشم‌پوشی‌های برآمده از «دعوی قالب‌ها» باشد.

- ما مؤلفان در انتخاب آثار هر شاعر تلاش کرده‌ایم تا از این چند چشم‌انداز غافل نشویم:
(الف) بهترین آثار هر شاعر (طبعاً به انتخاب و پسند مؤلفان).

(ب) معروف‌ترین آثار هر شاعر که گاه بی‌آنکه نام شاعر برای عامه روشن باشد، بر سر زبان‌ها افتاده است.

(ج) آثار جریان‌ساز که ممکن است در زمره بهترین یا معروف‌ترین آثار شاعر نباشد؛ اما با استقبال‌ها و تضمین‌های شاعران دیگر، یا با نقد و نظرهای گونه‌گون، تأثیرگذار بوده؛ و یا آنکه ناظر به رخدادی بوده که سبب شده است آن شعر مورد توجه قرار گیرد.

۱- تلاش کردیم بدون افراط و تفریط، کوشش‌های منتهی به تنای شعر فارسی را منعکس کنیم و از تعصب‌ها و دشمنی‌ها نسبت به شبهه‌ها و قالب‌های شعری که گاه سبب بی‌توجهی به بخشی از فرهنگ و شعر روزگار ما شده، برکنار بمانیم.

۲- در سیر تدریجی مطالبات و انتخاب آثار شاعران و نتیجتاً ترتیب چاپ آثار، برای گریناز یکنواختی و تکرار و مشابهت آثار شاعران نزدیک به هم (از دو منظر زمان و زبان) اصل را بر تنوع مجلدات نهادیم. تقدّم و تأخر زمان شاعران برای ما در ترتیب این مجموعه، اصل و اساس قرار نگرفت؛ به دیگر زبان، بر «حال» خویش تکیه کردیم و از پیش‌اندیشیدگی تکلف‌آمیز دوری جستیم.

۳- بی‌آنکه به رسم معمول اما ناخوشایندی محصور باشیم که تقدیس و ستایش را تنها شایسته «رفتگان» می‌داند، به سراغ مجموعه کامل و یکپارچه به‌جامانده از شاعران در گذشته رفتیم تا حاصل عمری تلاش آنان را به‌تمامی در اختیار داشته باشیم.

۴- غبار نشسته بر برخی دیوان‌های شعر، نتیجه قطور بودن و حجم بسیار آنهاست که غالباً مخاطبان عام شعر، کمتر سراغی

از این آثار می‌گیرند، حال آنکه در همین قدم‌های نخستین، بسیار به شعرهایی برخوردیم که قطعاً انتخاب و نقل آنها در مجموعه‌های گزیده‌تر نقشی مهم در پیوند مخاطبان با این آثار ایفا خواهد کرد؛ و این یکی از دلخوشی‌هایی بوده است که مؤلفان را به پدید آوردن این مجموعهٔ گزیده‌ها ترغیب کرده است.

مؤلفان نیمی از راه را با تلاش و توانی در وسع خویش طی کرده‌اند، بی‌تردید نیمهٔ دیگر راه طی نخواهد شد، مگر با معرفی شایستهٔ این مجموعه به دانشجویان، دانش‌آموزان و سایر علاقه‌مندان شعر که در نهایت به تحکیم پیوند جوانان این مرز و بوم با شعر فارسی خواهد انجامید. چنین باد...

لَبِنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

فهرست

۱۳.....	مقدمه - علی اشتری (۱۳۴۰-۱۳۴۱)
۳۷.....	غزل‌ها
۳۹.....	به یاد دوست (از جمع ما بروی رفتی، شکستی محفل ما را)
۳۹.....	در مرگ پدر (از سر چو رفت سایه مهر پدر مرا)
۴۰.....	تندباد قهر (چند در پیچ و خم مو، بسکنی جان مرا؟)
۴۱.....	زهر در شکر (شوری از عشق جوانی، به سر افکند مرا)
۴۲.....	گریز (خواهم که از این خانه، به یک‌بار کشم مرا)
۴۲.....	همنالۀ چنگ (همدمی تا دل ما را دهد آرام، کجاست؟)
۴۳.....	یادگار (آن بوستان کجاست که خوش‌تر ز بند توس؟)
۴۳.....	کاش...! (کاش بودی روزگارم برکنار از هر چه هست)
۴۴.....	سراب وفا (ای باد صبحدم، خبری ز آن حبیب نیست؟)
۴۴.....	نالۀ شبگیر (دلخسته چو من در همه آفاق، کسی نیست)
۴۵.....	نفس‌گیر (آن بی‌خبر، که راه دیار هوس گرفت)
۴۶.....	ماه تو گرفت (دلَم از دست غم زلف سیاه تو گرفت)
۴۶.....	دل هرجایی (باز این دل هرجایی، سودای کسی دارد)
۴۷.....	سالک راه (طالب یارم، رقیب اگر بگذارد)
۴۷.....	فاش نتوان گفت (خیال روی تو بر جان خسته می‌گذرد)
۴۸.....	کوچه معشوقه (امشب از کوچه معشوقه گذر خواهم کرد)

- بی آرزو (با من چو بخت یار نشد، یار خو نکرد)..... ۴۸
 شورانگیز (با هر نفس از جانم، صد آه جنون خیزد)..... ۴۹
 آه کوتاه (دست من و نگار، فرا هم نمی رسد)..... ۴۹
 تاراج (بس که در خلوت، دو چشمم خون به دامن می کند)..... ۵۰
 چرا باید بود؟ (فارغ از حال دل زار، چرا باید بود؟)..... ۵۱
 عشق زیبایست، ولی ... (گرچه خوش تر ز لب، باده نابی نبُود)..... ۵۱
 شبِ نیم (تا تو را از می و معشوق جدا نتوان دید)..... ۵۲
 خندیده که می گرید! (از ناز چه می خندی، بر دیده که می گرید)..... ۵۲
 سحر ندیده! (چنین که از شب تاریک من، رمیده سحر)..... ۵۳
 فراز و نشیب (آن قد دلفریب را بنگر)..... ۵۳
 الزام مردم» (دلِ رمیده ز دیدارِ مردم است امروز)..... ۵۴
 زاده مانم و همین کنج خرابات و دمی خوش)..... ۵۵
 صفای عاشق صادق (صفای عاشق صادق، به مهر کس مفروش)..... ۵۵
 اشک (بسته افکندی ز چشم خویش آسانم چو اشک)..... ۵۶
 خزان عمر (بویید به رخِ مردم ز بی قراری، اشک)..... ۵۶
 سرسخت (چون نسیم صبح آیی، تا چو گل خندانی ام)..... ۵۷
 تلخ کام (از دل گذشت یک سخن امروز بر لبم)..... ۵۷
 گریستم (عمری ز سوز آتش هجران گریستم)..... ۵۸
 وعده دور (من بدین سان که ♦ دام و اس افتادم)..... ۵۹
 سر در پی صیاد (دردی که من از گردش اقام کشیدم)..... ۵۹
 غمی که من دارم (درون سینه ننگِ غمی که من دارم)..... ۶۰
 عیش فراهم (خوشم ای دوست، چون غمی دارم)..... ۶۱
 به امید سحر (سال ها می گذرد کز غم او بیمارم)..... ۶۱
 آشفته (آشفته ز اغیارم و آزرده ز یارم)..... ۶۲
 آشفته تر از موی تو (گر نسیم سحر از کوی تو آرد خبرم)..... ۶۲
 خودسوز (از آن چو شمع، سراپا در انجمن سوزم)..... ۶۳
 نمی دانم (دوستدارِ که ای؟ نمی دانم)..... ۶۴
 هوای کوی تو (می رود در همه عالم به نکویی سخنم)..... ۶۴
 در حسرت سحر (تا چند در این غمکده بیمار نشینم)..... ۶۵
 فیض می (بیا که پیشِ وجودت ز خویشتن برهم)..... ۶۵
 ما آن شقایقیم (عمری ست تا به پای خُم از پا نشسته ایم)..... ۶۶
 ننگ و نام (ما ننگ و نام، بر در میخانه داده ایم)..... ۶۷

- شوره زار (چون شمع، دل بر آتش حرمان نهاده ایم)..... ۶۷
- اندیشه خواب (گشتیم پی باده نابی و ندیدیم)..... ۶۸
- بر مزار پدر (مرا به دیده توان نیش بیشتر دیدن)..... ۶۸
- بخت روشن (جز قطره ای که ریزد، از چشم روشن من)..... ۶۹
- زبان نگاه (گر زبانم را نمی فهمی، نگاهم را بین)..... ۶۹
- از ما چه دیده ای؟ (رفتی ز پیش دیده و بر جان نشسته ای)..... ۷۰
- چشم به راه (رفتی ز چشم و چشم به راهم نشانده ای)..... ۷۰
- چگونه ای؟ (ای دل، به دام طره جانان چگونه ای؟)..... ۷۱
- پیمان شکن (بعد از این دست من و دامن ماه دگری)..... ۷۱
- هماواز دل (ای مرغ دل، ز سینه چو پرواز می کنی)..... ۷۲
- خنده میا (ای باد او، بی روی او، عشقم تویی، نازم تویی)..... ۷۲
- مثنوی ها..... ۷۳
- گذشته (بان شمع شد که فزاید غم من)..... ۷۵
- عکس تو (باز از پس پرده شب تار)..... ۷۷
- عهد تو (باز از پس پرده شب تار)..... ۷۸
- دود سیگار (خورشید چو از فراز کوهسار)..... ۷۹
- راز پروانه (بزمی از اهل صفا دوشم بود)..... ۸۲
- عشق خدا (شاعرم، وز جمله عالم بی نیاز)..... ۸۵
- رباعی ها..... ۸۷
- زلف کوتاه (کوتاه شدن زلف تو ای ماه خورشید است)..... ۸۹
- ای مرگ بیا... (در خدمت خلق، بندگی ما را گشت)..... ۸۹
- صبح و شب (آن مه که گشوده لعل لب، می خندد)..... ۸۹
- غنچه بخت (صد گونه بلا، ز گشت انجم دیدم)..... ۹۰
- رنج می (این رنج که من ز گردش می دیدم)..... ۹۰
- قالب های دیگر..... ۹۱
- دریا (دوست دارم من این آسمان را)..... ۹۳
- در واپسین دم (به جز عشق اندراین مکتب نیاموخت)..... ۹۴
- واژه نامه..... ۹۹

مقدمه

علی‌اشتری (۱۳۴۰-۱۳۰۱)

اصحاب ادبیات غالباً شاعران و نویسندگان را تا چهل سالگی جوان می‌دانند. تا پیش از چهل سالگی، کار شاعر و نویسنده تجربه‌اندوزی است و معمولاً خلاقیت او در عرصه هنر و ادبیات از آن پس به اوج می‌رسد. اما شاعران و نویسندگان را هم سراغ داریم که عمر آن‌ها به چهل سال نرسیده و توانسته‌اند در آن فرصت اندک آثاری ارجمند پدید آورند. شاید برخی بر آن باشند که مرگ زودهنگام، از آن‌ها در ادبیات اسطوره ساخته و ما در خیال خود، و به دور از واقع از چنین کسانی با حسرت یاد می‌کنیم و بزرگی‌شان را می‌ستاییم^۱. البته نمی‌توان منکر شد که جوانمردی هنرمندان و شاعران و نویسندگان در حساس‌تر شدن مخاطبان مؤثر است. ولی هنگامی که دهه‌ها سپری

۱. حتی ضرب‌المثلی ایتالیایی سراغ داریم که مردم آن سامان می‌گویند: کسی که خدایان او را دوست دارند، زودهنگام و جوان می‌میرد!

می‌شود و هنوز آثار شاعر و نویسندۀ جوانمرگ مطرح و تأثیرگذار است، دیگر باید به خودِ اثر اندیشید و آن برانگیختگی عواطف را در چنین قضاوتی دخیل ندانست. شاید بتوان گفت شاعران و نویسندگانی که زودهنگام در گذشته‌اند و دیرسالی است که سروده‌ها و نوشته‌هایشان در معرض توجّهِ است و مخاطب دارد، به طور شهودی از مجال اندکِ عمر خویش آگاه بوده‌اند و راه پختگی و کمال را با شتاب طی کرده‌اند.

سادران علی اشتری (فرهاد) نیز یکی از این زودسفرکردگان هم‌زمان است که در عرصۀ غزل فارسی سدهٔ اخیر جایگاه و منزلتی شایسته دارد. مصاحبان و یاران و همگنانش از استعداد و توانایی چشمگیر او ده‌ها بار یاد کرده‌اند.

طفل زمان فشرد جوانمقام به مشت

علی اشتری (فرهاد) به سال ۱۳۶۱ شمسی در خاندانی اهل فرهنگ و ادب و هنر به دنیا آمد. پدرش احمدخان اشتری (یکتا) شاعر و نقاش بود و صاحب مناصب مهم دولتی. از جمله مدّتی عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود. علی اشتری در نزد پدر برخی از فنون ادب را آموخت و تحصیلات خود را در مدرسهٔ «شرف» که از مراکز صاحب‌نام آموزش محسوب می‌شد، به پایان رساند. او از نوجوانی به سرودن پرداخت و تخلص «فرهاد» را برای خود برگزید. روحیه‌ای حسّاس داشت و شعرش نیز آیینهٔ همین شوریدگی و شیدایی است. علی اشتری که از تحصیلات دانشگاهی سر باز زده بود، پس از اخذ دیپلم به استخدام ادارهٔ برق درآمد. او اولین مجموعه از سروده‌های خود

را در سال ۱۳۲۴ شمسی به نام «ستارهٔ سحری» در تهران منتشر کرد. با موسیقی‌دانان و شاعران دوستی و مصاحبت داشت و در انجمن ادبی ایران که در منزل استاد محمدعلی ناصح برگزار می‌شد، حضور می‌یافت و با شاعران پیشکسوت مانند رهی معیری، ابوالحسن ورزی، امیری فیروزکوهی و نیز برخی هنرسلان خود مانند مهرداد اوستا، مشفق کاشانی، گلشن کردستانی، بیژن ترقی، نیاز کرمانی و بهادر یگانه دوستی و مراوده داشت. دوبار ازدواج کرد و هر دوبار نیز زندگی مشترکش با شکست همراه شد.

علی اشتری (فرهاد) در سرودن انواع شعر به اسلوب پیشینیان تواناست؛ اما با روحیه و عوالم حسّاس و عاطفی‌اش، غزل برایش جذبهٔ افزون‌تری دارد. او در یازده دی‌ماه سال ۱۳۴۰ شمسی پیش از چهل‌سالگی، بدرود حیات گفت. با همت دوستانش بیژن ترقی و بهادر یگانه، انتشارات خیام مجموعه اشعار او را در سال ۱۳۴۴ منتشر کرد.

می‌رود در همه عالم به نکویی سخنم

جُنگ‌ها و مجموعه گزیده‌های انتخابی غزل فارسی را که مرور می‌کنیم با نام‌های گوناگونی از سرایندگان روبرو می‌شویم که برخی از این نام‌ها بسیار آشنایند و دربارهٔ آن‌ها اینجا و آنجا نکته‌ها و نقدونظرهای فراوانی خوانده‌ایم؛ برخی نام‌ها نیز ناشناخته و یا کمتر شناخته‌اند. یکی از شاعران غزل‌پرداز که شعرش تقریباً در همهٔ این مجموعه‌ها آمده،

شادروان علی اشتری (فرهاد) است. غزل‌های علی اشتری جزو غزل‌های مشهور و تحسین‌شدهٔ روزگار ماست. اما از شگفتی‌ها یکی این است که حتی دوستانِ پروپاقرص شعر اغلب تنها چند غزل مشهور و دلنشین او را که در جُنگ‌ها آمده، شنیده‌اند و از شعر و شخصیت علی اشتری چیز چندانی نمی‌دانند. از یکی دو اشارهٔ کوتاه در برخی تذکره‌گونه‌ها و نقدواره‌ها که بگذریم، تقریباً دربارهٔ شعر علی اشتری با سکوت روبرویم. آیا می‌توان با دو سه سطر در تکذیب و یا تأیید شعر او، کار را یکسره کرد و از کنار سروده‌های شاعری گذشت که ده سال‌های اخیر تعداد قابل توجهی از شعرهایش در همهٔ گزیده‌های غزل فارسی آمده است؟

بد نیست دربارهٔ دو نمونه از مجموعه غزل‌هایی که شعر علی اشتری را آورده‌اند، نکاتی را یادآور شویم تا دریابیم که در عین توجه به اثرگذاری و ارزش این غزل‌ها، تا چه مایه در بررسی و چندی چون آن‌ها و زندگی سراینده‌شان خاموشی گزیده‌ایم. «سفینهٔ غزل» به انتخاب شادروان استاد ابوالقاسم انجوی شیرازی، یکی از بهترین گزیده‌های غزل فارسی است. مؤلف این مجموعه نوسرا و کهن‌گرا در روزگار ما دوستی و آمدوشد داشته است. در «سفینهٔ غزل» که قابل‌اعتناترین گزیدهٔ غزل فارسی در این سال‌هاست با حدود هزار غزل از سراینده‌گان گذشته و امروز روبرویم. با دقت در این مجموعه درمی‌یابیم که ده غزل از علی اشتری را مؤلف ارجمند پسندیده، پس از مشاوره با برخی شاعران و ادیبان معاصر برگزیده و نقل کرده است. ملاحظه می‌کنیم که صاحب‌نظری مانند انجوی شیرازی یک‌صدم از این

هزارسال غزل را بدو اختصاص داده، حال آیا این همه بی خبری از چندوچون شعرِ چنین سراینده‌ای رواست؟ جایگاهی در حدّ یک‌صدم در این هزارسال غزل فارسی، نوعی افتخار محسوب می‌شود و حتی شایسته است کتاب‌ها دربارهٔ چنین سراینده‌ای در اختیار باشد.^۱

«از پنجره‌های زندگانی» برگزیده‌ای است از غزل امروز ایران. نمونه‌های ارزنده‌ای از غزل فارسی در حدود صدسال اخیر را می‌توان در این مجموعه دید و خواند.^۲ این مجموعه به کوشش آقای محمد عظیمی از فضلالی معاصر خراسان، سامان گرفته است. مؤلف در انتخاب خود برخی رویکردها و شیوه‌های غزل نو را هم به عنوان معیار رعایت کرده و مجموعه‌ای ارزنده در اختیار ما قرار داده که آمیزه‌ای است از غزل به شیوه سنتی و نو.

در کتاب «از پنجره‌های زندگانی» با گزیده‌ای از آثار نود غزل‌پرداز روبرویم؛ چیزی در حدود ششصد غزل. آقای محمد عظیمی در انتخاب خود از علی‌اشتری شانزده غزل را انتخاب کرده و قابل عرضه در این مجموعه دانسته است، با هم سهم غزل‌اشتری، به نسبت چشمگیر است. چیزی حدود سه درصد از

۱. سفینه غزل - به اهتمام سیدابوالقاسم انجوی شیرازی - با مقدمه‌ای از شادروان دکتر محسن هشتروddy، انتشارات جاویدان، [چاپ اول، ۱۳۳۶] و چاپ دوم که در اختیار ماست ۱۳۵۶.

۲. مقدمه چاپ اول این مجموعه به تاریخ اردیبهشت ۱۳۶۹ نوشته شده؛ یعنی مؤلف به آثار شاعران غزل‌سرایی که تا این تاریخ شناخته شده و یا صاحب مجموعه بوده‌اند، نظر داشته است.

صدسال غزل معاصر فارسی. اهمّیت این سه درصد را وقتی بهتر درمی‌یابیم که به بخشی از مقدّمه مؤلف، درباره کَمّیت شاعران غزل‌پرداز سده اخیر دقت کنیم:

بر طبق محاسبه‌ای که یکی از دوستان کرده است و قرین به حقیقت است، در این قرن - که حوزه تاریخی این کتاب است یعنی قرن چهاردهم هجری قمری و با اندکی اغماض: قرن بیستم میلادی - در سراسر ایران، بیش از سه‌هزار شاعر، شعر گفته‌اند و غالباً هم غزل، و طبق محاسبه همان دوست، قریب یک‌هزار تن از این شعرا، آفرسای به نوعی نشر یافته است، بعضی به صورت دفتر و دیوان و بعضی در مجلات و روزنامه‌ها، به مرکز و چه در شهرستان‌ها. بنابراین، مجموعه حاضر که فقط مشتمل بر نمونه‌های حدود نود تن از شعراست، غزل‌های حدود یک سی‌ام و به یک حساب یک دهم از شعرای قرن اخیر را در خود دارد، از بقیه این بزرگواران و دوستداران آسان‌بدین وسیله عذرخواهی می‌شود!

با این مقدّمات و پس از این ملاحظات، بی‌انصافی است که در نقدها و نظرهای مطبوعاتی، آکادمیک و ... چندان بحث و گفتگویی درباره غزل علی‌اشتری نشده است. در نمونه‌های معدودی از این نقد و نظرها هم، نهایتاً چنین می‌خوانیم:

۱. از پنجره‌های زندگانی (برگزیده غزل امروز ایران)، به کوشش محمد عظیمی، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۹.

«شعرش از خلاقیت و تازگی چندان بهره‌ای ندارد... فضای آثارش غالباً فاقد حس و تجربه‌ی درونی است... مضمون پردازی‌های او اکثراً بی‌رمق و کم‌خون به نظر می‌رسند...»

این چند تعبیر همراه با تکذیب را از میان هشت سطری نقل کردیم که نویسنده‌ی محترم در کنار پنج بیت از غزل‌های گوناگون علی‌اشتری به عنوان مثال آورده و نظر داده است. به نظر ما، بدون دقت و تحقیق در غزل سنتی معاصر و بی‌توجه به علل تأثیرگذاری این‌گونه شعرها بر برخی مخاطبان فرهیخته، اظهارنظرهایی کلی چنان راهگشا و چاره‌ساز نخواهد بود.

بیار ساقی از آن باده‌گهن، جامی...

علی‌اشتری (فرهاد) شاعر نوآوری نیست. آنچه به عنوان حال‌وهوای شعر نیمایی می‌شناسیم، در غزل‌های او راهی ندارد؛ همان‌گونه که در غزل‌های امیری فیروزکوهی و عماد خراسانی و حتی اغلب غزل‌های مهدی اخوان ثالث (م.امید) از نوآوری‌های متداول خبری نیست. تصویر نو، خیال دست‌اول و واژه‌های امروزی - که گاهی با رویکردی رئالیستی و نگاه در مقام سمبولیسم به کار می‌روند - دستمایه‌ی اصلی شعر نیست. آنچه از آن به عنوان «آن» غزل یاد می‌کنیم، غالباً محصول

۱. سیر تحول در غزل فارسی (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، دکتر محمدرضا روزبه، انتشارات روزنه، چاپ اول ۱۳۷۹، صفحه ۱۱۸.
۲. البته درباره‌ی چهارپاره‌های علی‌اشتری در همین مقدمه سخن خواهیم گفت که می‌توان این قالب را مفصل و پلی ارتباطی میان قالب‌های شعری کهن و نو دانست.

برانگیختگی، حس و نیز زبان مناسب ارایهٔ این عاطفه است. شاعرانی که توانسته‌اند از این پیوند بهره‌مند شوند، آثاری پدید آورده‌اند که مقبول طبع ذوق‌ها و پسندهای متعادل و متعارف است. می‌توان گفت در چنین غزل‌هایی شاعر از عناصر و عوامل غزل سنتی سود جسته و حس، عاطفه و هوای شخصی و فردی خود را در آن اثر دمیده است. در اینجا می‌توانیم بگوییم شاعر از تجربه‌های مشترک فرهنگی و تعابیر و کلمات عام، روایتی محدود با زاویهٔ خاص خود عرضه کرده است. شاید مثالی از موسیقی ایرانی - که علی‌اشتری بدان سخت دلبسته و وابسته بود - در روشن شدن موضوع مورد بحث، به ما کمک کند. ما امروز استاد جلیل شهناز، نوازندهٔ بزرگ تار را، یکی از ارکان موسیقی ایرانی می‌دانیم. آیا استاد جلیل شهناز در موسیقی ایرانی، دست به نوآوری زده است؟ بزرگانی چون استاد حسن کسایی، شادروان علی‌صغر بهاری، استاد فرهنگ شریف، شادروان استاد احمد عبادی و استاد محمد اسماعیلی نیز داعیهٔ نوآوری در موسیقی ایرانی نداشته‌اند. آنچه ویژگی مهم و مشترک هنر اینان در موسیقی ایرانی است، آشنایی عمیق با سنت‌های این هنر، حفظ آن و ارایهٔ آن در شکل‌گیری فرم و چهارچوب پذیرفته شده و قابل قبول است که از صافی ترک و دریافت و ذوق شهودی آنان عبور کرده است. بدین گونه است که اینان هریک روایت خود را از سنت موسیقی ایرانی عرضه کرده‌اند و آن حس و «آن» این هنر را در آثارشان به مخاطبان هنر انتقال داده‌اند، که از هر زبان که می‌شنوی نامکرر است. در حوزهٔ هنر خوشنویسی هم می‌توانیم از این مثال بهره بگیریم

و... اکنون می‌گوییم شاعرانی مانند علی اشتری، مقلد بی‌هنر، یا تنها تکرارکننده سخن دیگران نیستند. اگر اینگونه بود، این مقدار از سروده‌های آنان در حافظه علاقه‌مندان شعر جایی نداشت و بخشی از خاطرات ذوقی اهل فرهنگ محسوب نمی‌شد. غزل علی اشتری، عماد خراسانی، امیری فیروزکوهی، ابوالحسن ورزی و... تکرار ملال‌آور کلمات، اوزان، قافیه‌ها و ردیف‌های سخن پیشینیان نیست. بلکه این‌گونه غزل‌ها روایتی فردی و شخصی از مفاهیم و مضمون‌ها و موضوعات همیشگی شعر سنتی ماست که شاعر نفس خویش را در آنها دمیده است. همان‌گونه که راه برای نوآوری در قالب و مضمون و موضوع باز است، نمی‌توان از لذت گام‌زدن‌های مجدد و بهره‌بردن از چشم‌اندازها و منظره‌ها چشم پوشید و چنین مجالی را از شاعر و مخاطب او دریغ کرد.

معروف‌ترین غزل‌های علی اشتری، بی‌آنکه نشانه‌ای از ملال تقلید و یا تکرارهای خسته‌کننده داشته باشد، بخشی از سنت غزل فارسی محسوب می‌شود که در مرزها و تغنی‌ها و ثبت لحظه‌های ما نقش‌آفرین بوده است. این ابیات برگزیده از چند غزل علی اشتری، نمونه‌هایی مناسب برای دریافت بیشتر موضوع بحث ماست:

عمری ست تا به پای خم از پا نشسته‌ایم
در کوی می‌فروش، چو مینا نشسته‌ایم
ما را ز کوی باده‌فروشان گزیر نیست
تا باده در خم است، همین جا نشسته‌ایم

ما آن شقایقیم که با داغ سینه‌سوز
جامی گرفته‌ایم و به صحرا نشسته‌ایم
طفل زمان فشرد چو پروانه‌ام به مشت
جرم دمی که بر سر گل‌ها نشسته‌ایم

□

درون سینه نگنجد، غمی که من دارم
خوش است با غم دل، عالمی که من دارم
سرشک دیده بیان کرد ماجرای دلم
چه اعتبار بر این محرمی که من دارم؟
از آن طلی که پروید ز خاک من پیداست
ز هجر لاله‌رخان ماتی که من دارم

□

گرچه افکندی ز چشم خویشتن آسانم چو اشک
یکدم ای آرام جان، بنشین به دامنم چو اشک
گر به چشمی بوسه دادم یا به رخساری چه سود؟
کاین زمان، با حسرتی در خاک غلتانم چو اشک
بر دلی گر می‌نشینم، بی ثباتم همچو آه
ور به چشمی جای گیرم، باز لغزانم چو اشک

□

عمری ز سوز آتش هجران گریستم
تا یک شبت نشسته به دامن گریستم
چون شمع آتشین، به سر گور آرزو
یک عمر، با خیال تو خندان گریستم

گه تنگدل چو غنچه نشستم میان باغ
گاهی چو ابر، بر سر بستان گریستم

□

امشب از کوچهٔ معشوق، گذر خواهم کرد
دل سنگش ز دل تنگ خبر خواهم کرد
به سحرگاه به رُخش، گرد رهی ننشیند
هرچه خاک است، در آن کوچه به سر خواهم کرد
به تفریح مگر از خانه برونش آرَم
رهگذارش به سر شک مژه، تر خواهم کرد

□

ماییم و همین کنج خرابان و دمی خوش
گاهی به وفایی خوش و گاه باستمی خوش
یک روز به ویرانهٔ غم، شاد به بادی
یک روز به دامان چمن با صنمی خوش
شادیم، که آزاد ز هر بود و نبودیم
مستیم که هستیم ز هر بیش و کمی خوش

خوش است با غمِ دلِ عالمی که من دارم

در کلام علی اشتری (فرهاد) نوعی حزن و اندوه سراغ داریم
که این حزن و اندوه هیچ‌گاه از شعر او جدا نیست. آیا می‌توان
این حزن و اندوه را حاصل شکست‌های فردی در زندگی
خصوصی‌اش دانست؟ این غم آن‌گاه که شکلی فلسفی به خود
می‌گیرد، به نوعی «دم‌غیمتی» خیام‌وار می‌انجامد که یکی از
تفاوت‌های غزل کسانی مثل علی اشتری، عماد خراسانی و

امیری فیروز کوهی با همگنانشان به حساب می‌آید. اگر مجاز به جستجوی شباهتی بین سخن او، و موسیقی ایرانی باشیم، لابد بی‌اختیار رنگ این اندوه نرم و آرام ما را به یاد صدای خواننده نامدار هم‌روزگارش شادروان داریوش رفیعی خواهد انداخت. لحن آواز داریوش رفیعی و لهجه غزل علی‌اشتری - که از دوستان هم بودند - از یک جنس است. این دو دوست، در سال‌های نزدیک به هم در گذشته‌اند؛ هر دو در خانواده‌ای تقریباً متمکن، زیسته‌اند که هم در هنرشان پررنگ نیست و نحوه زندگی و فراز و نشیب عمرشان مشابه بوده و باز هر دو نیز پیش از رسیدن به روزگار کمال و پختگی هنری در گذشته‌اند.^۱

علی‌اشتری دو غزل با یاد دوستش شادروان داریوش رفیعی سروده که یکی این است:

ز جمع ما برون رفتی، شکستی محفل ما را
 شکستی محفل ما را و افسردگی ما را
 دگر زین بحر طوفان خیز امید رنگارنگ نیست
 که گشت این باد محنت‌زا، چراغ ساحل ما را
 و یکی هم این:

کو بلبل شوریده دل خوش سخن ما؟
 کو آن که از او بود، صفای چمن ما؟

۱. داریوش رفیعی در گذشته به سال ۱۴۳۷ شمسی، کسی این دو هنرمند را در هنر خود استاد نمی‌داند و نمی‌نامد، اما از تأثیر بسیار هنر آنان در مخاطب، همگان به خوبی آگاهند.

کو نغمه‌سرایی که به آواز حزینش
با خلق بگفتی، سخن از سوختن ما؟

و غزلی هم «به یاد صبا» سروده که نشانه تأثرش از مرگ
استاد ابوالحسن صباست، که صبا نیز در شب یلدایی در نیمه راه
عمر از کاروان یاران هنر بازماند:

به جام عشق، اگر خنده شرابی نیست
جهان و این همه شوکت، به جز شرابی نیست
اگر نه اشک محنت، به چهره‌ای ریزد
به هیچ روی در این روزگار آبی نیست

با این یادآوری از علایق ملی‌اشتری به موسیقی ایرانی،
شاید بتوان حدس زد که یکی از علل پابندی او در شعر به
سنت‌های پیشین، همین وابستگی و دلبستگی به موسیقی
ایرانی باشد. به تجربه دریافته‌ایم شاعرانی که آنسی عمیق و
مداوم با موسیقی ایرانی داشته‌اند، کمتر از چهارچوب‌ها و
محدوده شعر سنتی ما فاصله گرفته‌اند و معمولاً در پی رسم و
راهی دیگر نبوده‌اند. شادروان مهدی اخوان ثالث (م. احمد) و
استاد هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه) در این عرصه استثناهایی
قابل ذکرند که توانسته‌اند از آن عوالم به حوالی نیما نزدیک
شوند. گو آنکه آن‌ها نیز هیچ‌گاه از شعر سنتی فاصله نگرفتند؛
حتی استاد ابتهاج بیش از نوسروده‌هایش، با غزل‌هایش شناخته
می‌شود. شاید بتوان گفت اگر تربیت ذوقی و پرورش نوجوانی و
جوانی کسانی چون علی‌اشتری، عماد خراسانی،

امیری فیروز کوهی، ابوالحسن ورزی و مهرداد اوستا آمیخته با عشق ورزیدن به موسیقی ایرانی نبود، آن‌ها به شعر نیما و نیمایی گرایان اقبال توفیق‌آمیزی نشان می‌دادند. نمی‌خواهیم خیر و شر این کناره‌جویی از نوگرایی را منحصرأ برآمده تعلّق خاطر آنان به موسیقی ایرانی بدانیم؛ بلکه می‌خواهیم از مشابهت روحیه شعرشان با این هنر و قرابت هنر شعر با موسیقی یاد کنیم.

با این که موسیقی‌دانان سال‌های اخیر علاقه‌ای به اجرای موسیقی اثر علی‌اشتری نداشته‌اند، با مروری گذرا می‌توان به قابلیت‌های غزل او در این عرصه پی برد. در آن دوره، برنامه «گل‌ها» یکی از بسته‌های عرضه و تولید موسیقی ایرانی معاصر بوده است. در کنار غزل کسانی چون عماد، پژمان بختیاری، رهی و شهریار که گاه‌گاه در فواصل پیش‌درآمدها و تصنیف‌های این برنامه روایت می‌شد، غزل‌های علی‌اشتری نیز به صورت آواز و گاه در قالب دکلمه اجرا می‌شده است.

از سینه تا به روی لب اَهم نمی‌رسند.

بیشتر غزل‌های علی‌اشتری (فرهاد) غزل‌های کوتاهند؛ به کوتاهی عمر او شاید. در دیوان کم‌حجم او، به جز دو سه استثناء، غزل‌ها در هفت بیت و یا حتی کمتر است. این کوتاهی به معنای قصور و ناتوانی شاعر نیست. بلکه او خود را موظّف می‌بیند که هر کجا سخنش به پایان رسید و دیگر حرفی برای گفتن نداشت، شعر را به آخر برساند. این می‌تواند نشانه پابندی صادقانه شاعر به حس و انگیزه‌ای باشد که جرّقه آغازین شعر است؛ همین که این حس رو به سردی بگذارد، شاعر نیز شعله

کلام را به خاموشی می سپارد. ساده‌انگارانه است که او را شاعری جوان، لاقید و بی‌توجه بدانیم؛ بلکه شاعرانی به کمالِ عمر رسیده را هم سراغ داریم که معمولاً غزل‌هایشان کوتاه است. شاعرانی چون وحشی بافقی از پیشینیان، حاجی میرزا حبیب خراسانی از روزگار قاجار و رهی معیری و محمود ثنائی (شهر آشوب) و مهرناده اوستا در روزگار ما. وجه مشترک غزل این شاعران نیز، تکیه آنان بر «حس» و «حال» و احساس جاری در سرودن یک غزل به عنوان یک واحد مستقل شعری است. از دیگر سو گاه تلاش‌هایی را در سیر غزل علی‌اشتری می‌بینیم که به کمال رساننده یک مضمون و تصویر است. شاید در نگاه اول، گمان بریم که او از کشف مضمونی در شعرش «ذوق زده» شده، به تکرار آن در دیگر سروده‌ها پرداخته است. ولی با دقت در تجربی بودن غزل اولیه و پختگی غزل بعدی، درمی‌یابیم که به کمال رساندن یک مضمون و تصویر در مسیر تجربه، دغدغه او بوده است. یک نمونه از دو مضمون که در دو بیت از غزل‌های او آمده و می‌توان آن‌ها را تجربیات نخستین دانست، به درک بهتر این نکته کمک می‌کند. به این دو بیت توجه کنید:

افسرده دل به بزم جوانان شوخ و شنگ
چون زورق شکسته به بحر مشوئیم

لفظ تا حدی سست است و این شعر در مقایسه با دیگر سروده‌های او چندان چنگی به دل نمی‌زند. «چون زورق شکسته» را به خاطر داشته باشید و به این بیت نیز توجه کنید:

رنجی که بی‌تو این تن فرسوده می‌کشد
جرمِ دمی که با تو بیاسوده می‌کشد

این هم در همان حدّ و حدود مثال قبلی است. «جرم دمی که» را هم به خاطر بسپاریم و دیوان او را ورق بزیم تا برسیم به یکی از شاهکارهایش. این غزل، معروف‌ترین شعر علی اشتری است. او همین دو مضمون را در ضمن دو بیت از این غزل معروف به کار برده و به کمال رسانده است؛ آنگونه که اگر این دو بیت را از غزل بگیریم، روح غزل و «شاهیت»‌های آن را گرفته‌ایم:

تا موج حادثات چه بازی کند که ما
 «باز ورق شکسته» به دریا نشسته‌ایم

۱. شنیدن خاطره جالبی از استاد مشفق کاشانی درباره این بیت خالی از لطف نیست: در جلساتی که عصر روزهای سه‌شنبه هر هفته تشکیل می‌شد، معمولاً سه یا چهار نفر شعر می‌خواندند و استاد ناصح با دقت گوش می‌کرد و پس از اظهار نظر بعضی از استادان حاضر در جلسه، نظرات اصلاحی خود را می‌گفت. خاطرم هست یک روز علی اشتری متخلص به فرهاد که فرزند مرحوم میرزا احمدخان بود، به جلسه آمد. آن شب اشتری حال خوشی داشت. آن عزیز کمتر نقد شعر را می‌پذیرفت. استاد در حال تعطیل شدن بود که مرحوم علی اشتری وارد شد و به احترام حضور او جلسه ادامه یافت. علی اشتری غزل معروفی دارد که مطلع آن چنین است:

عمری ست تا به پای خم از پا نشسته‌ایم

در کوی می فروش چو مینا نشسته‌ایم

و آن شب همین غزل را خواند. سپس بیتی دارد که می‌گوید:

تا «دست» حادثات چه بازی کند که ما

باز ورق شکسته به دریا نشسته‌ایم

استاد ناصح بلافاصله گفت: آقای اشتری بفرمایید «تا موج حادثات» چه بازی کند...

نظر استاد ناصح، اشتری را به سر ذوق آورد و گفت: حالا این بیت درست شد!

[سرگذشت یادها (در آراء، یادها و خاطره‌ها)، مشفق کاشانی، به اهتمام پرویز

بیگی حبیب‌آبادی، انتشارات فصل پنجم، چاپ اول، ۱۳۸۷].

طفل زمان فشرد چو پروانه‌ام به مُشت

«جرم دمی که» بر سر گل‌ها نشستیم

□

از سویی دیگر اگر بخواهیم از سهل‌انگاری‌ها و ساده‌گیری‌های علی‌اشتری یاد کنیم، برای نمونه می‌توان به برخی تخلص‌های او در مقطع غزل‌هایش اشاره کرد. بی‌آنکه بخواهیم به ارزش یا بی‌ارزشی التزام به تخلص در غزل بپردازیم، یادآوری می‌کنیم که برخی از شاعران غزل‌سرای سده اخیر قید تخلص را زده‌اند، برخی معمولی و عادی با آن برخورد کرده‌اند و برخی تلاش کرده‌اند از وجه‌ایهای تخلص خود در شعر بهره بگیرند. مثلاً به این بیت از استاد شهریار توجه کنید:

«شهر» من و «یار» من، در بحر نمی‌گنجد

این یار رها بهتر، آن شهر خراب اولی

که نام شاعر موجب شده، یکی از بهترین پایانی‌ها و ذکر تخلص‌ها در غزل شکل بگیرد. یا این بیت از شهریار غزل به‌جامانده از فروغ فرخزاد:

در «سایه»ها «فروغ» تو بنشست و رنگ باخت

او را به سایه از چه سیه‌پوش می‌کنی

فروغ در این غزل به استقبال غزل معروف «سایه» رفته و خواسته در پایان غزل از نام خود و نام شاعر اول، به نحو ایهامی استفاده کند. ابتهاج (ه. الف. سایه) نیز صاحب بهترین تخلص‌ها در مقطع غزل‌های خویش است؛ مثلاً:

نه «سایه» دارم و نه بر، بیفکنندم و سزااست
اگر نه بر درخت تر، کسی تبر نمی زند
و یا این:

چون «سایه» مرا ز خاک برگیر
کاینجا سر و آستانه از توست

اما علی اشتری، به جهت ایجاد تناسب با تخلص «فرهاد»
گاهی به دایره ساده گیری افتاده و نوعی تکلف را به جهت
همین رعایت مراعات النظیر بر دوش شعر خود بار کرده و
«شیرین» بی طعم و بی مزه به شعر تحمیل شده است:

به سار عشق تو تا در طرب شود «فرهاد»
هزار نغمه شیرین، بواختیم و نشد
که حقاً هم نشده و کار «شیرین» از آب درنیامده است.
و یا این:

می روم زار و بر آنم که تخلص در شعر
یادگار لب شیرین تو، «فرهاد» کنم
اما گاه این «شیرین» زیبا از آب درمی آید
کام خسرو نشدی همچو تو شیرین، «فرهاد»!
در ره عشق نگر پخته کجا خام کجاست

این دیده زمانی نیز خندیده که می گرید!

حیرت، افسوس از گذر عمر، بی تعلقی نسبت به مال و منال،
طعنه و طنز نسبت به اهل ظاهر، شرح و وصف غم های
همیشگی آدمی، در شعر علی اشتری (فرهاد) گاه لحظه های پر

اوج و عروجی پدید آورده است. طنز و طعنه‌ای نرم و ملایم که در غزل بزرگانی چون سعدی و حافظ و صائب، دستمایه پنهانی مضمون‌پردازی بوده، در شعر علی‌اشتری هم با ظرافتی رندانه درآمیخته و لطایفی را پدید آورده است که از وجوه بارز شعر اوست. آنگونه که از پیشکسوتان و کسانی که با علی‌اشتری همدم بوده‌اند شنیده‌ایم، نکته‌یابی و طنزی ملایم در گفتار نیز بخشی از شخصیت او بوده است. طنزی ملایم و در عین حال تلخ؛ این چند نمونه طنز، رگه‌هایی درخشان از شعر اوست:

بر اشک ما میخند که در شوره‌زار عمر
گل‌های طبع خویش، به اشک آب داده‌ایم

□

تا سحرگه به رخسارِ گردِ روی ننشیند
هرچه خاک است در آن گوجه به سر خواهیم کرد
ناصحانم اگر از عشق وی اندرز دهند
گیرم از این و از آن گوش به در خواهیم کرد

□

گفتم که وصل دوست، نصیب خسان مباد
می‌بینم این زمان که به ما هم نمی‌رسد

□

چون اشک اگر به دامن خوبان نشسته‌ایم
بر ما حسد مبر که ز چشم اوفتاده‌ایم

□

گر به روی تو برآشفتم دلم دوش، مرنج
بحر را پیش مه چارده آرام کجاست؟

در کنار این طنز تلخ، جایی هم که با زبان جدّ و لحنی
غم‌انگیز و حتّی تراژیک از سرگشتگی‌ها و حیرت و رنج زیستن
یاد می‌کند، چون لحن صادقانه و بی‌تکلف و صمیمی است،
سخن اثرگذار است. باز تکرار می‌کنیم همین‌هاست که از او
شاعری محبوب و مطلوب ساخته و موجب شده که ذوق‌های
متعارف و بدون پیش‌فرض و بی‌غرض از غزل علی‌اشتری لذّت
ببرند و شعرهایش را به خاطر بسپارند و در خلوت و تنهایی
زمزمه کنند و در جلوت و جمع بر زبان بیاورند:

از یادِ شباب، مرا دورِ روزگار
جایی به دامنِ مراد و ننوشیده پس گرفت

□

نشان این همه داغِ برون و خونِ جگر
ز لاله‌ای که برویدم ترانم پیداست

□

عمری ز سوز آتش هجران گریستم
تا یک شبِت نشسته به دامنِ گریستم

□

به یاد خونِ جگری‌ها چو سینه بشکافم
هزار لاله برون آید از گریبانم

□

تا به خاک تیره غلتم یا به دامنِ گلی
بر خود از این بازی تقدیر، لرزانم چو اشک

پیش‌تر هم یادآوری کردیم که آنچه امروزه از علی
اشتری (فرهاد) در اختیار ماست، دیوانی کم‌حجم است. او

سی و چند سال زیست و سال‌های شاعری و تجربه‌اندوزی و اوج‌گیری‌اش، چیزی است در حدود دو دهه. از کمیت این مجموعه سروده‌ها که بگذریم، با کیفیتی قابل قبول روبرویم. شاعری که توانسته در مسیر حرکت کند، پیچ‌وخم‌های جاذبه شعر را بشناسد، و در عین جوانی به ظرایف سخن‌وری و معماری کلام، در زبان فارسی آشنا شود... و البته آنچه ویژگی اصلی شعر اوست، شور و حال و حس و عاطفه پررنگ روح شاعری است جوان که در کلمات جریان یافته است.

در بازخوانی مجدد دیوان علی اشتری - به جهت تحقیق و انتخاب در «صفت‌های شعر فارسی» - به یاد شاعر جوان دیگری افتادیم که او نیز از چهره‌های نامدار شعر این سده است: شادروان میرزاده عشقی. برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها در این مقایسه جالب توجه بود. یکی اینکه این هر دو، که جوان در گذشته‌اند، با همه جوانی‌شان در شعر این سده به جایگاهی درخور دست یافته‌اند. دیگر آنکه هر دو دارای شاعری‌شان بر صمیمیت کلام و صداقت بیان بوده است. هر دو نیز در روزگار حیات خویش در محافل و مجالس ادبی - شعری دارای جایگاه و اسم و رسم بوده‌اند و سری میان سرها داشته‌اند.

اما میرزاده عشقی بر خلاف علی اشتری شور خود را با رفتارهایی اجتماعی گره زده و برون‌گراست و شور و جنون و جوانی علی اشتری او را به درون‌گرایی و انزواطلبی سوق داده است. هر دو دچار نوعی حیرت و چندان‌چون و حتی تشکیک‌گرایی‌اند؛ اما یکی با زبان و بیانی تند و تیز فعال اجتماعی است و دیگری با لحنی غمگین و نومید، گریزان از

هیاهوها و غوغاهای جمعی و جمعیت‌ها.

رمز و راز این تفاوت‌ها را در کجا باید جست؟ علاوه بر محیط خانوادگی و نوع پرورش نوجوانی و خاستگاه و جایگاه اجتماعی هر یک، می‌توان این دو شاعر جوان در گذشته را متأثر از شرایط سیاسی - اجتماعی روزگار خود دانست. در همان دهه‌ای که علی اشتری در تهران به دنیا آمده، میرزاده عشقی به ضرب گلوله‌ای در همین شهر از پا درآمده است. مقایسه‌ای محمل و گذرا بین عشقی و علی اشتری، نشان می‌دهد که یکی در اوج سال‌های فعالیت‌های اجتماعی، رواج دیالوگ و در هنگامه تحوّل خواهی رشد کرده؛ و دیگری در سال‌های خاموشی فریاد و روزگار نومیدی و یأس از تغییر و تحوّل پا به دنیای نوجوانی گذاشته است. شعر علی اشتری، ناخودآگاه، از شرایط شکست‌های اجتماعی پی‌درپی حکایت می‌کند؛ در حالی که شعر میرزاده عشقی امیدوار است و حتی در روزگار پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی این فریادگر آزادی و عدالت است و زبانی معترض دارد. از زوایای تهران شعر علی اشتری می‌توان دریافت که هم خود انزواطلب و درون‌گراست و هم تربیت و پرورش خانوادگی و جامعه او را به این سو سوق داده است. حتی یک دهه زیستن در فضای سال‌های ۱۳۲۰ شمسی به بعد هم، نتوانسته از او شاعری برون‌گرا و اجتماعی بسازد. این درون‌گرایی، شوق نوگویی و نوجویی را که یک جریان مهم در آن روزگار بوده، در او برنیانگیخته است. هرچه میرزاده عشقی به دنبال حرف‌های تازه و فرم‌ها و فرم‌های متنوع در شعر است، علی اشتری از این تنوع قالب‌ها و افق‌های

تازه کناره می‌گیرد. نهایتاً آنکه چند شعر به قالب چهارپاره می‌سراید که دو نمونه آن به وزن «افسانه» نیما یوشیج است. اگر این محیط و شرایط زیستی و برخی «ابتلائات عصری» مجال را از شاعرانی چون علی‌اشتری نمی‌گرفت، شاید امروز در تورق دیوانش با آثاری متنوع و نگاهی متفاوت روبرو بودیم. همین تفاوت‌ها و تنوع‌هاست که چشم‌انداز شعر سده اخیر را از جهات گوناگون دیدنی‌تر ساخته است. علاقه‌مندان به شعر قرن اخیر نیز می‌توانند از این تنوع‌ها و تفاوت‌ها - و در عین حال ارزش آن‌ها - غافل باشند.

ساعد باقری - سهیل محمودی

www.ketab.ir